

نیاز به «بلوغ روش‌شناختی» در مطالعات کیفی

• یزدان منصوریان

دانشیار دانشگاه خوارزمی

mansourian@khu.ac.ir

پیش‌درآمد

اخیراً یکی از دوستان علاقه‌مند به پژوهش کیفی با من تماس گرفت و گفت برای انجام تحقیقی در جستجوی مطالعاتی است که به روش «پدیدارشناسی»^۱ انجام شده‌اند. اما هر چه می‌جوید، کمتر می‌یابد و بیشتر ناامید می‌شود. آنچه تا امروز یافته‌ام عمدتاً درباره‌ی معرفی پدیدارشناسی به عنوان یک روش فلسفی و کیفی است. مطالبی که اغلب شبیه - و در موارد متعددی کپی - یکدیگرند و فقط گفته‌اند پدیدارشناسی چیست، تاریخچه آن از کی و کجا شروع شده و چه کاربردی دارد. اما گزارش جامعی از یک تحقیق مستقل و مفصل پدیدارشناختی ارائه نمی‌کنند. اندک آثاری هم که گزارش تحقیقات انجام شده به کمک این روشند، عمق و کیفیت قابل توجهی ندارند. بلکه به پدیده مورد مطالعه با نگاهی سطحی نگرسته و از کنارش گذشته‌اند. در نتیجه از کمبود آثار دقیق و عمیق ناخرسند بود. در پایان نیز پرسید آیا مطالعات پدیدارشناختی موفق‌تری در علم اطلاعات و دانش‌شناسی یا علوم ارتباطات می‌شناسم که به او معرفی کنم.

در پاسخ عرض کردم ناخرسندی ایشان را از وضع موجود درک می‌کنم. اما نباید فراموش کنیم در جامعه دانشگاهی ما که سال‌ها در سیطره‌ی کمی‌گرایی و در محاصره عدد و آمار بوده، کمبود مطالعات کیفی رخداد عجیبی نیست. از طرفی هم تعجب نمی‌کنم که همین تعداد اندک نیز اغلب کیفیت مطلوبی ندارند. زیرا ما سابقه و تمرین کافی در این حوزه نداریم. در نتیجه نمونه‌های موفق و خوب کم داریم. نمونه‌هایی که گره‌ای واقعی بگشایند و بتوانند الهام بخش پژوهشگران جوان باشند. اساساً هنوز رویکرد کیفی در تحقیقات ما نوبنیاد و نوپاست. در نتیجه

تا رسیدن به مرحله «بلوغ روش‌شناختی» راه زیادی در پیش داریم. البته ناامید نیستیم. بلکه امیدوارم در آینده شاهد رشد و توسعهٔ بیشتری در این عرصه باشیم. سپس برای ایشان توضیح دادم که منظورم از «بلوغ روش‌شناختی»^۲ چیست، که در ادامه این یادداشت به آن می‌پردازم.

بلوغ روش‌شناختی چیست؟

به نظرم «بلوغ روش‌شناختی» به معنای رسیدن یک روش تحقیق به مرحله‌ای نظری و عملی است که در آن مرحله بتواند حداکثر توان و کارایی لازم را برای تحقق هدفی که دارد به نمایش بگذارد. مثلاً اگر هدف روشی مثل «نظریهٔ زمینه‌ای»^۴ یا داده‌بنیاد ارائه راهکاری برای ساخت نظریهٔ جدید است، زمانی می‌توان گفت به این جایگاه رسیده که بتوان با کمک آن نظریه‌ای نو بنیاد ساخت. البته می‌دانیم این مهم در نظریه زمینه‌ای میسر شده‌است، به شرط آنکه محقق به درستی آن را به کار گیرد و تمام مراحل استاندارد آن را رعایت کند. به این ترتیب می‌توان گفت اساساً بلوغ روش‌شناختی در دو سطح «نظری» و «کاربردی» مطرح است. سطح نخست به چیستی و ماهیت فلسفی روش‌ها مربوط می‌شود. سطح دوم محصول فراهم آمدن شرایطی است که در آن محققان بتوانند به درستی و با کیفیت لازم یک روش را به کار گیرند و از توان واقعی آن بهره‌مند شوند. زیرا گاه ما از توان یک روش به اندازه کافی بهره نمی‌بریم و آن را ناتمام به کار می‌گیریم. ناکامی در چنین مواردی بیش از آنکه ناشی از ماهیت روش باشد متأثر از چگونگی اجرای آن است.

بلوغ روش‌شناختی در سطح نظری به زمان زیادی نیاز دارد. روش‌های پژوهش متولد می‌شوند، رشد می‌کنند و تکامل می‌یابند. این فرایند را «پویایی روش‌شناختی»^۵ نیز می‌نامند. از این زاویه هر روش در طول زمان دستخوش تحولاتی می‌شود که نتیجهٔ تکاملی تدریجی است و پیوسته بر توان آن افزوده می‌شود. مثلاً «نظریه زمینه‌ای» که در ۱۹۶۷ با ابتکار «بارنی گلیزر»^۶ و «انسلم استراوس»^۷ و با انتشار کتاب «کشف نظریه زمینه‌ای»^۸ متولد شد (گلیزر و استراوس، ۱۹۶۷)، در نیم قرن گذشته محل بحث و تبادل نظرهای فراوان بوده و صدها مقاله دربارهٔ ماهیت آن منتشر شده است. در این مدت نیز چندین نقطه عطف را پشت سر گذاشته و مسیرهای تازه‌ای را پیموده است. این تحولات با اختلاف نظر دو مبدع اصلی این روش بر سر چگونگی اجرای آن شروع شد. در سال ۱۹۹۰ استراوس و گرین با الهام از نظریه «کنش متقابل نمادین»^۹ نخستین نقطهٔ عطف را در این عرصه رقم زد و نسخهٔ تازه‌ای از این نظریه را به نام خود ثبت کردند (استراوس و گرین، ۱۹۹۰). اما تکامل این روش متوقف نشد. در سال ۲۰۰۰ «کتی چارمز»^{۱۰} متأثر از رویکرد «ساختگرایی»^{۱۱} ویرایش جدیدی عرضه کرد. سرانجام در سال ۲۰۱۱ دو محقق به نام‌های پروفیسور «ملانی برکز»^{۱۲} و دکتر «جین میلز»^{۱۳} - هر دو از استادان

فصلنامه نقدکتاب

اطلاع‌رسانی
و ارتباطات

سال دوم، شماره ۵
بهار ۱۳۹۴



دانشگاه جیمز کوک^۴ استرلیا با پیشنهاد تغییراتی در چگونگی اجرای گراندد تئوری ویرایش دیگری ارائه کردند.

البته اساس و بنیاد همهٔ این ویرایش‌ها یکسان است. زیرا همگی در جستجوی ارائه راهکاری برای درک بهتر رخداد‌های فرهنگی و اجتماعی در بافت طبیعی خود هستند، به نحوی که ابزاری برای نظریه‌سازی نیز در اختیار محققان قرار دهند. اما هر یک ادعا می‌کنند مسیر شفافتری در این راه پیشنهاد می‌کنند. فعلاً فارغ از اینکه کدامیک درست می‌گویند، همین گفتگوهای مستمر نشان می‌دهد که روش نظریه‌زمینه‌ای در طول حدود نیم قرن گذشته در مسیری تکاملی حرکت کرده و بلوغ رسیده است. بنابراین، نظریه‌زمینه‌ای امروز با آنچه در چهار دهه پیش به این نام خوانده می‌شد، از توان تبیین و تفسیر بالاتری برخوردار است.

اما - همانطور که گفته شد، بلوغ روش‌شناختی وجه دیگری در عرصهٔ کاربردی دارد که در این یادداشت بیشتر به آن می‌پردازم. به این معنا که محقق بتواند موجود یک روش را در عمل به کار گیرد و آن را متبلور سازد. بارها دیده و شنیده‌ایم که برخی از مقالات فقط نامی از رویکرد کیفی یدک می‌کشند و سازگاری و تناسبی چندانی با این رویکرد ندارند. این در حالی است که استفاده از یک روش کیفی باید به نحوی انجام شود که متناسب با کارآیی آن روش باشد.

مثلاً همانطور که در کتاب «روش تحقیق در علم اطلاعات و دانش‌شناسی» مطرح شده: «پدیدارشناسی رویکردی توصیفی، تفسیری و بازاندیشانه برای درک ذات و ماهیات تجربه‌های زیسته افراد است که معمولاً از زبان خودشان روایت می‌شود. هدف از پژوهش‌های پدیدارشناختی توصیف تجربه‌های زندگی است، به همان صورت که رخ داده است. توضیحی مستقیم از پدیده‌ها، تجربه‌ها و رخدادها همان گونه که هستند و در زمان و مکان و جهانی که در آن زندگی می‌کنیم رخ می‌دهد. در تحلیل پدیدارشناختی تفسیرهای افراد از واقعیت‌هایی که تجربه کرده‌اند، بررسی می‌شود و محقق به دنبال یافتن تفسیری از تجربه‌هاست که در ذهن گروه مورد مطالعه پدیدار می‌شود» (منصوریان، ۱۳۹۳: ۱۸۵ الف). در این روش مفهوم «تجربهٔ زیسته»^۵ نقشی اساسی دارد. مجموع تجربه‌های زیسته به تعبیر «وان مانن»^۶ همان «دنیای زندگی»^۷ است که به معنای «دنیایی از تجربه‌های زیسته» است. دنیایی که برای هر یک از ما زندگی روزمره را می‌سازد. زندگی طبیعی که ما را احاطه کرده و معمولاً بی‌آنکه بخواهیم - ناخواسته و ناخودآگاه - آن را مفهوم‌سازی و مفهوم‌پردازی می‌کنیم. فرایندی مستمر که در ارتباطی بی‌وقفه و بی‌واسطه با آن هستیم. به باور «وان مانن» این قلمرو چهار وجه اصلی دارد که با هم ارتباطند و کلیتی در هم تنیده را می‌سازند و عبارتند از: «بدن زیسته» یا «پیکرهٔ زیسته»^۸، «زمان زیسته»^۹، «فضای زیسته»^{۱۰} و «روابط انسانی زیسته»^{۱۱}. بدن زیسته دلالت بر وجه فیزیکی حیات ما دارد. زیرا این کالبد زمینی جایگاهی برای تجربهٔ ما از جهان

است. آنچه می‌بینیم، می‌شنویم، لمس می‌کنیم، می‌بوییم و می‌چشیم محصول درک اندامهای حسی ما از جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم. در نتیجه تجربه زیسته ما به نحو قابل توجهی متاثر از توان و ناتوانی این حواس است. مولفه دوم که زمان زیسته است، مبتنی بر تجربه ذهنی ما از زمان است، که با زمانی که ساعت می‌سنجد متفاوت است. (منصوریان، ۱۳۹۳ ب). بنابراین، زمانی که پدیدارشناسی را به کار می‌گیریم؛ باید به گونه‌ای باشد که همه این وجوه برایمان آشکار شود. یا حداقل تا آنجا که قلمرو روش اجازه می‌دهد آشکار سازد، نه چیزی کمتر از آن. اما مروری بر مطالعات موجود نشان می‌دهد در بسیاری از موارد محققان فقط برشی سطحی از موضوع مورد بررسی ارائه می‌کنند. در نتیجه به رغم آنکه ادعا می‌شود مطالعه‌ای پدیدارشناختی انجام شده، اما خواننده چیزی جز یک توصیف سطحی و ناکامل نمی‌بیند.

اجازه دهید با مثالی این موضوع را کمی تبیین کنم. تصور کنید محققی می‌خواهد تجربه زیسته گروهی از افراد را در استفاده از «شبکه‌های اجتماعی برخط»^{۳۳} بررسی کند. او می‌خواهد بداند تجربه زیسته آنان در این زمینه چیست. می‌خواهد روایت مفصل هر یک را بشنود و به تحلیل عمیق آن بپردازد. بدیهی است که این تجربه وجوه متفاوتی دارد و هر وجه می‌تواند مبنای تحقیق مستقلی باشد. مثلاً اینکه گروه مورد مطالعه چگونه با شبکه‌های اجتماعی آشنا شده‌اند؟ چه امتیازی در آن دیده‌اند که ترجیح می‌دهند وقتشان را برایش صرف کنند؟ چه سهمی از وقت روزانه خود را به جستجو و مطالعه مطالب این شبکه اختصاص می‌دهند؟ تاثیر عضویت در شبکه اجتماعی بر زندگی آنان چه بوده است؟ چه احساسی از این تجربه دارند: خوشحالتند، پشیمان و سرخورده‌اند، حس می‌کنند فقط وقتشان را تلف کرده‌اند، یا اصلاً به آن فکر نکرده‌اند! به نظرشان چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی از دوستی با افراد در محیط مجازی با دوستی در محیط واقعی وجود دارد؟ چه انگیزه‌ای باعث می‌شود برخی مطالب را در این شبکه‌ها با دیگران به اشتراک بگذارند، درباره آن‌ها صحبت کنند و نسبت به برخی وقایع ساکت بمانند؟ چه مطالبی را دنبال می‌کنند، می‌پسندند و از کنار چه اخبار و اطلاعاتی بی‌تفاوت می‌گذرند؟ سهم اطلاعاتی که از طریق این شبکه‌ها به دست می‌آورند در یادگیری آنان و نگرشی که به رخدادهای اجتماعی دارند چیست؟ تا چه میزان به این اطلاعات اعتماد دارند و آن‌ها را معتبر می‌دانند؟ سرانجام در یک نگاه کلی تا چه اندازه عضویت در این شبکه‌ها باعث شده زندگی شادتری داشته باشند یا بر عکس زندگی عادی آنان مختل شده است. اگر اختلالی پیش آمده ماهیت آن چیست؟ همانطور که گفته شد، پرداختن به هر یک از این پرسش‌ها خود تحقیق مستقلی است.

فصلنامه نقدکتاب

اطلاع‌رسانی
و ارتباطاتسال دوم، شماره ۵
بهار ۱۳۹۴

۳۰۲

اما همه آن‌ها در یک نقطه که همان تجربه زیسته است، اشتراک دارند. اگر مطالعه‌ای کیفی توانست پاسخ‌هایی مستدل و مستند به این پرسش‌ها ارائه کند، نشانی از بلوغ روش‌شناختی در چنین مطالعه‌ای دیده می‌شود.

پیش‌نیازهای بلوغ روش‌شناختی

بلوغ روش‌شناختی نیازمند مقدمات و تمهیداتی است که باید در جامعه علمی فراهم باشد، تا این مهم تحقق یابد. در غیر این صورت رسیدن به آن در حد امید و آرزو باقی خواهد ماند. به نظر مبرای این منظور چند پیش‌نیاز اصلی لازم است. نخست آنکه محققانی که از رویکرد کیفی بهره می‌برند باید با اصول و مبانی نظری آن آشنا باشند. حداقل یک کتاب و چند مقاله کامل در این زمینه مطالعه کنند و گزارش نمونه‌های موفق تحقیق کیفی را بخوانند. شاید به نظر تان این نکته بدیهی باشد، اما حداقل مشاهداتم نشان می‌دهد متأسفانه در عمل همیشه این گونه نیست. بارها دانشجویانی از رشته‌های مختلف به دفتر کارم مراجعه کرده‌اند یا برایم ایمیل فرستاده‌اند که می‌خواهند در پایان‌نامه از روش کیفی استفاده کنند، اما نمی‌دانند این روش چیست و فرصتی هم برای مطالعه درباره‌اش ندارند. بنابراین، از من جزوه یا مقاله‌ای خواسته‌اند که مهمترین نکات این موضوع را فهرستوار برایشان تبیین کند. البته آشنایی با اصول این روش به شکلی موجز بسیار پس‌نیده و لازم است، اما کافی نیست. اتفاقاً انگیزه‌ام از نوشتن چند مقاله درباره این موضوع پاسخ به همین نیاز بوده است (منصوریان، ۱۳۸۸، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲) اما مطالعه این آثار فقط مقدمه و درآمدی مختصر بر رویکرد کیفی است. کسانی که در صدد به کار بستن این روش هستند حتماً باید کتاب‌های تخصصی را مطالعه کنند که خوشبختانه فراوانند. (مثل: استراس و کوربین، ۱۳۹۰؛ بازرگان، ۱۳۸۹؛ فلیک، ۱۳۸۷؛ کرسول، ۱۳۹۰؛ گال و همکاران، ۱۳۸۶؛ محمدپور، ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰؛ محمدی، ۱۳۸۷). البته این مطالعه فقط محدود به دانشجویان نیست. زیرا به دلیل تازه بودن رویکرد کیفی در جامعه علمی ما هنوز برخی از استادان نیز آشنایی کافی با این روش ندارند. زیرا در زمان تحصیل آنان صحبتی از پژوهش کیفی در بین نبوده و آنان سال‌ها با تحقیق به شیوه متداول کمی سر و کار داشته‌اند. شاید برایتان عجیب باشد، اما در چند جلسه دفاع شاهد بودم که داور پرسش‌هایی نادرست درباره روش کیفی از دانشجو پرسیده است. پرسش‌هایی که نشان می‌دهد ایشان این رویکرد را نمی‌شناسد و از بد حادثه داور آن تحقیق شده است. سوم آنکه در درس روش تحقیق در دانشگاه حتماً فرصتی برای معرفی رویکرد کیفی در نظر گرفته شود. البته همانطور که اشاره شده تحقق این هدف زمانی میسر است که استادان این درس فقط به معرفی روش‌های کمی اکتفا نکنند.

پیش‌نیاز بعدی آموزش اصول و مبانی «توصیف»، «تحلیل» و «تفسیر» است. در

آموزش رسمی و دانشگاهی ما هنوز به این سه عنصر توجه کافی نشده است. ما هنوز توان لازم برای توصیف یافته‌ها و تحلیل و تفسیر آن‌ها نداریم. داده‌های فراوانی در تحقیقات گردآوری می‌کنیم، اما نمی‌توانیم به نحو بایسته و شایسته‌ای از آن‌ها استفاده کنیم. توصیف را ساده و بی‌اهمیت تلقی می‌کنیم و تحلیل را جدی نمی‌گیریم. در نتیجه تفسیرهای ما سست و ناکارآمد است و گره‌ای از کارها نمی‌گشاید. بویژه در پژوهش کیفی که اساساً یک رویکرد توصیفی و تفسیری است، بی‌توجهی به عناصر سازنده یک تفسیر خوب به ناکامی این تحقیقات منجر خواهد شد.

فصلنامه نقدکتاب

اطلاع‌رسانی
ارتباطاتسال دوم، شماره ۵
بهار ۱۳۹۴

۳۰۴

موانع بلوغ روش‌شناختی

موانعی در سر راه رسیدن به بلوغ روش‌شناختی وجود دارد که به سه مورد آن اشاره می‌کنم. نخستین مانع در این زمینه نادیده گرفتن سهم پژوهشگر در تحقیق است. ماهیت این رویکرد به گونه‌ای است که درگیری ذهنی مستقیم و طولانی مدت می‌طلبد. محققى که در این عرصه گام می‌نهد باید با مسئله مورد بررسی آشنا باشد. آن را حس کند و عمیقاً بشناسد. موضوع برایش به دغدغه ذهنی تبدیل شده باشد. نسبت به آن بی‌تفاوت نماند و یافتن پاسخ به پرسش‌ها برایش اهمیت جدی داشته باشد. به بیانی ساده‌تر باید با پژوهش خود زندگی کند و با آن ارتباط ذهنی برقرار سازد.

نکته دوم آگاهی از برخی باورهای نادرست و سوءتفاهم‌های مخرب درباره رویکرد کیفی و پرهیز از آن است. مثلاً برخی تصور می‌کنند به دلیل ماهیت استقرایی این مطالعات، بویژه در نظریه زمینه‌ای - محقق نیازی به مرور پیشینه ندارد. زیرا قرار است نظریه‌ای تازه بسازد و از نظریه‌های پیشین بی‌نیاز است. اما نکته مهم و ظریفی در اینجا نادیده گرفته می‌شود. محققان کیفی نسبت به پیشینه پژوهش نه تنها بی‌تفاوت نیستند، بلکه بسیار به آن توجه دارند. اما نوع مواجهه آن‌ها با آنچه در رویکرد کمی انجام می‌شود متفاوت است. بر اساس نظریه‌های پیشین فرضیه‌ای برای آزمون نمی‌سازند، اما دانش موجود را نادیده نمی‌گیرند. اصلاً چگونه ممکن است محققى در یک رشته تحقیق کند و دانش موجود در آن را نشناسد. مثلاً در زمینه مباحث ارتباطی پژوهش‌کنند و از علوم ارتباطات چیزی نداند و نظریه‌های ارتباطی را نشناسد! او این نظریه‌ها را می‌شناسند، اما فرضیه‌ای بر اساس آن‌ها تدوین نمی‌کند و در محیط طبیعی تحقیق و بر اساس داده‌های واقعی و به شکلی استقرایی به پرسش‌ها پاسخ می‌دهد. اما همیشه این ضرورت وجود دارد که یافته‌های حاصل از استقرار را با نظریه‌های پیشین مقایسه کند و وجوه تشابه و تفاوت آنان را بیابد.

مشکل سوم این است که بسیاری از دانشجویان تصور می‌کنند، با دانستن

گام‌های تحقیق کیفی همواره به نتیجه مطلوب خواهند رسید. آشنایی با گام‌های تحقیق لازم است، اما به هیچ وجه کافی نیست. علاوه بر این گام‌ها به مهارت‌های دیگری نیز نیاز داریم. مهارت در توصیف، مقایسه، تحلیل و تفسیر و تسلط بر ابزارهای لازم در این زمینه. مثلاً کمبود مهارت‌های زبانی و نگارشی یکی از این موانع است که کمتر به آن توجه می‌شود. حتی اگر در کتاب‌های روش تحقیق به صراحت نبینیم که مهارت‌های زبانی به عنوان یکی از الزامات پژوهش نام برده نشده است، به شما اطمینان می‌دهم که مهارت نگارشی ضروری است. چگونه محقق می‌تواند داده‌های یک متن یا مصاحبه را کدگذاری و مفهوم‌پردازی کند بدون آنکه دایره لغت گسترده‌ای نداشته باشد. زبان ابزار اصلی در این فرایند است. بدون تسلط بر امکانات زبان امکان تحلیل داده‌های کیفی وجود ندارد. زیرا محقق باید مفاهیم را به کمک توانایی زبان در مفهوم‌سازی بسازد.

فصلنامه نقدکتاب

اطلاعات
ارتباطات

سال دوم، شماره ۵
بهار ۱۳۹۴

۳۰۵

سخن پایانی

استقبال محققان و دانشجویان از رویکرد کیفی را باید به فال نیک گرفت. بسیار امیدوارم در آینده نزدیک جامعه دانشگاهی ما از دستاوردهای این رویکرد بهره‌مند شود. اما لازم است از دو نکته غفلت نکنیم. نخست آنکه رویکرد کیفی در مطالعات ما جوان است و هنوز تا رسیدن به بلوغ روش‌شناختی راهی طولانی پیش روی ماست. دوم آنکه نباید مطالعات بی‌کیفیتی که ادعا می‌کنند کیفی هستند را شاخص و نماینده این رویکرد بدانیم و کاستی این آثار را به حساب ناکارآمدی روش کیفی نگذاریم. نگرانم مقالاتی که در آن‌ها به درستی از رویکرد کیفی استفاده نمی‌شود، نماینده این شیوه مطالعاتی معرفی شوند در حالی که شایسته این نمایندگی نیستند. بویژه این نگرانی زمانی بیشتر می‌شود که پژوهشگران جوان ما نمونه‌های جامع و عمیق مطالعات کیفی در آثار استادان خود ندیده‌اند تا از آن‌ها الهام بگیرند. با این حال، در کنار این بیم، همچنان امیدوارم رویکرد کیفی با توان بالقوه‌ای که دارد سهمی موثر در توسعه دانش در علوم انسانی و اجتماعی و بویژه تولید نظریه‌های بومی ایفا کند. ایدون باد.

پی‌نوشت

1. Phenomenology

۲. قبلاً یادداشتی با عنوان «آدم‌ها در محاصرهٔ عددها» نوشتم که در تیرماه ۱۳۹۲ در مجلهٔ الکترونیکی عطف (www.atfmag.info) منتشر شده است.

3. Methodological Maturity

4. Grounded Theory

5. Methodological Dynamism

6. Barney Glaser
7. Anselm Strauss
8. Discovery of Grounded Theory
9. Symbolic Interactionism
10. Kathy Charmaz
11. Constructivism
12. Melanie Birks
13. Jane Mills
14. James Cook University
15. Lived Experience
16. Van Manen
17. Lifeworld
18. Lived Body
19. Lived Time
20. Lived Space
21. Lived Human Relations
22. Online Social Networks

منابع

- استراس، آنسلمو کربین، جولیت (۱۳۹۰) مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای. ترجمه ابراهیم افشار. تهران: نشرنی.
- بازرگان، عباس (۱۳۸۹) مقدمه‌ای بر روش‌های تحقیق کیفی و آمیخته: رویکردهای متداول در علوم رفتاری. چاپ دوم. تهران: دیدار.
- فلیک، اووه. (۱۳۸۷). درآمدی بر تحقیق کیفی. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشرنی.
- کرسول، جان‌دلیو (۱۳۹۰) طرح پژوهش: رویکردهای کیفی، کمی و ترکیبی. ترجمه علی‌رضا کیامنش و مریم دانای طوس. تهران: جهاد دانشگاهی واحد علامه طباطبایی.
- گال، مردیت؛ بورگ، والتر؛ وگال، جویس. (۱۳۸۶) روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم تربیتی و روان‌شناسی. ترجمه احمد رضا نصر و دیگران. تهران: سمت.
- محمدپور، احمد (۱۳۸۹). ضدروش: منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی. جلد ۱، تهران: جامعه‌شناسان.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۰) روش تحقیق کیفی: ضدروش ۲، تهران: جامعه‌شناسان.
- محمدی، بیوک (۱۳۸۷). درآمدی بر روش تحقیق کیفی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- منصوریان، یزدان (۱۳۸۸). امیدها و تردیدهای پژوهشگران به رویکرد کیفی در فرایند پژوهش، کلیات، دوره ۱۳، ش. ۳، ص. ۶۵-۶۰.

منصوریان، یزدان (۱۳۹۰) پرسش‌های پرتکرار پیرامون پژوهش کیفی، نشریه الکترونیکی عطف، شماره ۱۱. دسترس‌پذیر در: www.atfmag.info (آخرین دسترسی ۱۰ فروردین ۱۳۹۴)

منصوریان، یزدان (۱۳۹۱) هفتاد نکته کاربردی در پژوهش کیفی، کتاب ماه کلیات، دوره ۱۵، شماره ۸. پی‌درپی ۱۷۶.

منصوریان، یزدان (۱۳۹۲) روش‌گرایی و روش‌گریزی: تردیدی بی‌پایان در قلمرو معرفت‌شناسی. کتاب ماه کلیات، ش. ۱۸۷، ص ۲-۵.

منصوریان، یزدان (۱۳۹۳ الف) روش تحقیق در علم اطلاعات و دانش‌شناسی. تهران: سمت.
منصوریان، یزدان. (۱۳۹۳ ب) بازتاب «تجربه‌های زیسته» در پژوهش. سخن هفته لیزنا، شماره ۱۹۲. دسترس‌پذیر در www.lisna.ir (آخرین دسترسی ۱۰ فروردین ۱۳۹۴)

Birks, M & Mills, J. (2011) *Grounded Theory: A Practical Guide*. London: Sage.

Charmaz, K. (2000) *Grounded Theory: Objectivist and Constructivist Methods*. Thousand Oaks, CA: Sage.

Charmaz, K. (2006) *Constructing Grounded Theory: A Practical Guide through Qualitative Analysis*, London: Sage.

Glaser, B. and Strauss, A. (1967) *The Discovery of the Grounded Theory: Strategies for Qualitative Research*, New York: Aldine de Gruyter.

Strauss, A., & Corbin, J. (1990) *Basics of Qualitative Research: Grounded Theory Procedures and Techniques*. Newbury Park: Sage.

Van Manen, M. (1997) *Researching Lived Experience: Human Science for an Action Sensitive Pedagogy*, London: The Althouse Press.

